

تحلیل روان شناختی

شعر فروغ فرخزاد

دکتر سیده ساره فاضلی

نگارنگار

تابستان ۱۴۰۰

فهرست مطالب

مقدمه	۹
فصل اول: ادبیات و مبانی نظری پژوهش	
تعریف نقد	۱۷
نقد ادبی	۱۸
نسبی بودن نقد ادبی	۱۸
تاریخچه و پیشینه نقد ادبی	۱۹
هدف های نقد ادبی	۲۰
ضرورت نقد ادبی	۲۱
انواع نقد ادبی	۲۲
نقد اخلاقی	۲۲
نقد اجتماعی و جامعه شناسی	۲۳
نقد امپرسیونیستی	۲۳
نقد فنی	۲۴
نقد اسطوره ای	۲۴
شکل گرایی (فرمالیسم)	۲۵
نقد روان شناسانه	۲۷
فروید و نقد روان کاوانه	۲۸
ضمیر ناخود آگاه	۳۰

www.ketab.ir

۳۱	رؤیا و ضمیر ناخودآگاه
۳۳	ساختهای مختلف روان
۳۴	اروس و مرگ خواهی
۳۵	ادبیات و روان شناسی
۳۹	آلفرد آدلر و نظریات روان شناختی وی
۴۰	احساس حقارت
۴۱	عقدۀ حقارت
۴۱	سائق پرخاشگری
۴۲	تلاش برای رسیدن به برتری
۴۲	تلاش برای رسیدن به کمال مطلوب
۴۳	مکانیسم جبران
۴۳	نحوۀ جبران نقص
۴۵	کارن هورنای نظریات روان شناسی
۴۸	اضطراب بنیادی
۵۲	خودانگاره آرمانی

فصل دوم: سالشمار زندگی و عوامل مؤثر در تدوین اشعار متفاوت از فروغ

۵۷	سالشمار زندگی فروغ فرخزاد
۶۱	اندیشه های فروغ
۶۴	زبان فروغ
۶۷	ویژگی های زبان شعری فروغ
۶۸	سبک فروغ
۷۰	درون مایه های شعری فروغ
۷۵	تحولات فکری فروغ فرخزاد
۷۷	عوامل تأثیرگذار در شعر فروغ
۷۸	حوادث تولد تا مرگ
۹۲	حضور و نقش مردان در شعر فروغ فرخزاد

عوامل سیاسی، اجتماعی و ادبی مؤثر در اشعار فروغ	۹۴
فصل سوم: تحلیل اشعار فروغ فرخزاد از نظرگاه نظریه‌های روان‌شناختی (آلفرد آدلر و کارن هورنای)	
مهرطلب	۱۰۲
نیاز به محبت و امنیت	۱۰۵
نیاز به تأیید و توجه دیگران	۱۰۸
نگاه منفی به جامعه و آدم‌ها	۱۱۸
دوری از معشوق	۱۲۰
برانگیختگی و نیاز به محبت	۱۲۴
برتری طلبی و انزوای طلبی در برابر جامعه مردسالار	۱۲۶
زنانگی	۱۴۹
گریز از مردم	۱۶۲
تسلیم شدن	۱۶۶
مکانیسم جبران	۱۶۹
اندوه و سرخوردگی	۱۷۰
تحقیر عشق و محبت	۱۷۶
فلسفه فکری و یأس حاصل از آن	۱۷۹
شکایت از دیگران	۱۸۳
احساس عاشقانه و آرامش درونی	۱۸۴
حرکت به سوی مردم	۱۸۶
غم شاعرو به گذشته اندیشیدن	۱۸۸
نقد خفقان در جامعه	۱۸۹
اشعار علیه مردم	۱۹۱
تصویری خشن و ساده از عشق مطلوب شاعر	۱۹۳
عقدۀ حقارت در عشق	۱۹۶
ترس از آلودگی در عشق	۱۹۷
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری	۲۰۱

مقدمه

امروزه مراد از نقد روان‌شناسانه، نقدی است که بر مبنای روان‌شناسی جدید از «فروید» به بعد باشد. نقد روان‌شناسانه با طرح مطالبی در باب ناخودآگاه شخصی و جمعی در آثار ادبی به نقد ادبی عمق و نوعی جنبه پیشگویانه و رازآمیز بخشیده است (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۰۱). بعضی از ناقدان در نقد ادبی بر مبنای روان‌شناسی اتکا کرده و می‌گویند جریان باطنی و احوال درونی شاعر را بیان کنند و از این راه تأثیری که محیط و جامعه و سنن در تکوین این جریان‌ها دارند مطالعه کنند (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۸۰). به دنبال اوج گرفتن پژوهش‌های روان‌شناسان به‌ویژه «زیگموند فروید»، در اوایل قرن بیستم، نظریه‌های او درباره ضمیر ناخودآگاه و روش روان‌کاوی او در حوزه نقد روان‌شناسی راه یافت و یکی از مکتب‌های تفسیری پرسروصدای قرن بیستم گردید (فرزاد، ۱۳۸۸: ۷۸). شناخته‌شده‌ترین تحلیل‌های «فروید» از ساختار و عملکرد ذهن، الگوی «نهاد»، «خود» و «فراخود» است؛ اما همان‌طور که انتظار می‌رفت، مکتب‌های روان‌کاوی مختلفی که پس از «فروید» آمدند، نقد ادبی روان‌کاوانه را متحول کردند.

نقد روان‌شناختی اساساً اثر ادبی را به عنوان بیان حالات ذهن و ساختار شخصیتی نویسنده که در یک قالب داستانی ارائه شده است، بررسی می‌کند. این رویکرد در دهه‌های نخستین قرن ۱۹ پدید آمد و بخشی از جریانی بود که طی آن رویکرد بیان‌گرانه ماهیت ادبیات، جایگزین دیدگاه‌های رمانتیک و نگرش‌های پیشین مبتنی بر تقلید و کاربردی بودن ادبیات گردید. در سال ۱۸۲۷، تامس کارلایل بیان کرد که مسأله معمول در نزد بهترین منتقدان ما در عصر حاضر، سؤالی است اساساً روان‌شناختی که باید با کشف

و تعریف مشخص ماهیت منحصر به فرد شاعر از روی شعرش پاسخ داده شود. در طول تاریخ، نظریه‌های فروید (Freud) و یونگ (Jung) همواره از اصلی‌ترین نظریات در خصوص روان‌کاوی و روان‌شناختی تلقی شده‌اند. این دو، تصورات گوناگون و نظریات بسیار مهمی در ارتباط با ضمیر ناخودآگاه داشته‌اند که بهره‌گیری از نظریات آنان در واکاوی آثار شاعران و نویسندگان، بسیار راهگشا است (قاسمی و کمالی بانیانی، ۱۳۹۱: ۲۰۳).

البته تحلیل روان‌شناختی در کنار دیگر شیوه‌های نقد، می‌تواند سرنخ‌های بسیاری برای فهم و حل مسائل و معماهای يك اثر در اختیارمان قرار دهد؛ زیرا درست است که این نوع نقد می‌تواند ابزاری دقیق و کامل برای خواندن کلماتی باشد که در اثر نوشته نشده و مدّ نظر نویسنده بوده است، ولی برای پی بردن به زیبایی يك اثر و تأویل کلمات نوشته شده آن باید از نقد روان‌شناختی در کنار دیگر شیوه‌های نقد استفاده کرد.

ویژگی‌های خاص ادبیات و زمینه‌های بسیار گسترده آن، موجب شده که این رشته با سایر رشته‌های علوم انسانی در ارتباط تنگاتنگ قرار گیرد که در این میان، روان‌شناسی به عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی در بسیاری از زمینه‌ها با ادبیات تناسب موضوعی دارد، فروید معتقد است: متن ادبی و آثار خلاقه هنری، کلام است و گفتار و عبارت است که درون روان ناخودآگاهانه را تفسیر می‌کند (فروید، ۱۹۵۳: ۱۵۰).

بی‌شک «گرایش شاعران به سوی اغراض گوناگون شعری تصادفی نبوده و میان نوع شعر و شخصیت شاعر و میان شخصیت شاعر و گذشته، آینده، اجتماع، فرهنگ و به طور کلی محیط بیرونی و درونی‌اش، ارتباطی عمیق و مؤثر وجود دارد. امروزه روان‌شناسان در بررسی شخصیت افراد به این گونه موارد، توجه شایانی دارند» (مقدسی و چاکلی امانی، ۱۳۸۸ ش: ۱۴).

بنابراین «در میان رویکردهای گوناگون نقد و بررسی آثار ادبی که از ابتدای قرن بیستم شکل گرفت، نقد روان‌کاوانه آثار هنری و تحلیل متون ادبی از منظر روان‌شناسی از ویژگی

خاصی برخوردار است» (قبادی و هوشنگی، ۱۳۸۸ ش: ۹۱). در باب رابطه ادبیات و روان‌شناسی بایست گفت که «ناقدان ادبی از سده گذشته، بررسی‌های علمی خود را بر آن شکل از نقد متمرکز کرده‌اند که می‌توان آن را «نقد روان‌کاوانه» نامید. در نتایج این بررسی‌ها یا نقد روان‌کاوانه، سه معنا وجود دارد: یکی آن تلاش‌هایی است که معمولاً معطوف به قرار دادن ادبیات در باب نظام روان‌شناسی است. نوع دوم نقد روان‌کاوانه متون ادبی، می‌تواند به معنای روان‌کاوی ادبیات باشد؛ به این معنا که روان‌شناسی و ادبیات دو چیز مستقل از یکدیگرند که در عین استقلال با یکدیگر پیوندهایی نیز دارند؛ درواقع، نقد روان‌کاوانه در این معنا می‌کوشد تا هم فصول ممیز ادبیات از روان‌شناسی و هم پیوند میان آنها را مشخص کند. نوع سوم نقد روان‌کاوانه، روان‌کاوی در ادبیات به معنای کوشش در جهت کشف مسائل روان‌شناسی در متون ادبی است» (همان: ۹۱).

فروغ فرخزاد، پریشادخت شعرا و میزبان، بی‌شک از مشهورترین شعرای معاصرو مشهورترین شاعرزن در ایران است. اشعار او با لحنی زنانه و بی‌پروا آغاز شد و خیلی زود در جامعه بر سر زبان‌ها افتاد؛ ولی کم‌کم به پختگی و زبان خاص خود رسید و فروغ یکی از شعرای جریان‌ساز معاصر شد. فروغ فرخزاد همواره در جامعه ما با سانسور و بدبینی مردم مواجه بوده است. گویی فرهنگ سنتی ما تاب پذیرش زنی روشن‌فکر و مستقل را، که زندگی‌اش وقف شعرو آزادی‌اش شده است، نداشت. همان‌طور که می‌دانیم، شعر فروغ بازتاب احساسات، عواطف و اندیشه‌هایی است که در وجود وی نهاده شده است. فروغ زنی است تنها با اندیشه‌های نامحدود و جهانی که در جهانی محدود، با کلیشه‌ها و آیین‌های سنتی گیر افتاده است.

بنابراین مکانیسم‌های دفاعی گوناگونی در برابر افسردگی و اضطراب‌های روانی، در شعر فروغ وجود دارد و انواع عقده‌ها و انگیزه روانی در سبک زندگی و رشد و تعالی شعور و شعروی اثر گذاشته است. با مطالعه رفتار این شاعر نوآور از لایه لای اشعارش و تطبیق ویژگی‌های این شخصیت با برخی از نظریات روان‌شناختی آلفرد آدلرو کارن هورنای،



می‌توان به مصداق‌های تحقق «عقدۀ حقارت»، «مکانیسم جبران»، «پرخاشگری» و «روان‌پریشی» دست یافت. بی‌بهره بودن از حمایت خانواده و همسر در مقابل هجوم‌های بی‌رحمانه از طرف جامعه، احساس طردشدگی از سوی خانواده، روان‌رنجوری و به دنبال آن اضطراب اساسی، احساس ناامنی و حقارت را در شخصیت فروغ نهادینه کرده و زمینه را برای بازتاب آشفته‌گی‌های روانی در قالب اشعار پرمحتوا و عمیقش، به‌منظور تسکین درون او، فراهم آورده بود.

زندگی فروغ حول محور شعر می‌گردد. در ابتدا فقط یک علاقه و حس ناشناخته است اما کم‌کم فروغ زندگی‌اش را وقف شعر می‌کند. وی در نامه‌ای به پدرش چنین می‌نویسد: «شعر خدای من است، شب و روز این فکر بر من می‌گذرد که شعر تازه‌ای، شعر زیبایی بگویم که هیچ‌کس تا به حال نگفته باشد... شاید شعر نتواند ظاهراً مرا خوشبخت کند، اما... خوشبختی برای من... احساس خوب، زندگی خوب یا غذای خوب نیست... اگر همه چیزهایی را که مردم به خاطرش خوش می‌زنند به من بدهند و قدرت شعرگفتن را از من بگیرند من خودم را خواهم کشت (حسنی، ۱۳۹۵: <https://blog.navaar.ir>).

فروغ در پاسخ به جامعه خود که زن را جنس ضعیف می‌دانست، شعر را وسیله‌ای برای پیشرفت و شکوفایی خود قرار داده است. تلاش فروغ برای برابر نشان دادن توانایی زنان در برابر مردان بازتاب نیاز درونی او جهت سرپوش نهادن بر عقدۀ حقارت است. وی نخستین زنی است که با بیانی صمیمی، زنانگی را به مدد زبانی منحصربه‌فرد وارد شعر می‌کند. فروغ از زن بودنش فرار نمی‌کند، انکارش نمی‌کند و آن را مایۀ ضعف خود نمی‌داند؛ هرچند زن بودن و نگاه جنسیتی جامعه همواره باعث بروز مشکلات برای او می‌شد.

از مهم‌ترین دغدغه‌های فروغ نگاه برابر به زنان و مردان بود. نگاه متفاوت، کنجکاو و بدبین به زنان مستقل همیشه وی را آزار می‌داد:

«بزرگ‌ترین آرزوی من این است که یک هنرمند واقعی باشم و همیشه سعی می‌کنم به



این آرزو برسم... باز هم آرزویم این است که سطح فرهنگ مملکت بالا برود و مردم هنر و ارزش واقعی هنر را بیشتر درک کنند... آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آنها با مردان است. من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی‌عدالتی‌های مردان می‌برند، کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آنها به کار می‌برم... آرزوی من ایجاد محیطی مساعد برای فعالیت‌های علمی و هنری و اجتماعی بانوان است... آرزوی من این است که مردان ایرانی از خودپرستی دست بکشند و به زن‌ها اجازه بدهند که استعداد و ذوق خودشان را ظاهر سازند» (نامه به صفی‌پور، مدیر مجله امید ایران، ۱۳۳۳).

محیط پرتنش و حقارت‌آمیز خانواده فروغ در شکل‌گیری شخصیت ناآرام او بسیار مؤثر بود. شعر فروغ از یک سو بازتاب مشکلات محیطی شاعر و از سوی دیگر، انعکاس مشکلات روانی او از جمله احساس حقارت، تسلیم‌گرایی، پرخاشگری و گسستگی شخصیت است. با این همه وی شخصیتی مهرطلب و کمال‌گرا دارد. «مهرطلبی، برتری‌طلبی و انزواطلبی شخصیت، درحقیقت، تلاشی برای پوشاندن و ترمیم ضعیف‌های او است. او این راهکارها را برای این می‌خواهد تا به وسیله آن احساس ضعف و ناتوانی خود را پنهان کند و سرپوشی بر احساس حقارت و بی‌ارزشی خود قرار دهد و فقر روانی خود را جبران کند» (هورنای، ۱۳۹۰: ۱۷۶).

با توجه به توضیحاتی که ارائه شد در این کتاب سعی خواهیم کرد، میزان و کیفیت بازتاب دیدگاه‌های آدلر و هورنای را در اشعار فروغ مورد نقد و بررسی قرار دهیم.